

چیستی و چرایی حکم ارشادی*

□ محمدصادق فیاض**

چکیده^۱

حکم ارشادی، ارشاد به مضار و منافع مترتب بر مأموریه یا منهی عنه است. افزون بر این، نه امتثال آن پاداشی دارد و نه تخلف از آن کیفری. عالمان اصول با اندک اختلافات این معنا را پذیرفته، ولی در اینکه سازوکار بازشناسی حکم ارشادی از مولوی چیست، از هم فاصله گرفته‌اند. مفروض این است که این مجموعه احکام در ظاهر با دیگر احکام تفاوتی ندارند و نیز از ارشادیات در فقه، فهرست منصوصی در دست نیست. به همین سبب، برخی به تفاوت ماهوی احکام ارشادی احکام مولوی اذعان نموده‌اند. از این منظر، احکام ارشادی همه اخبارند. برخی دیگر با این فرض که هیئت انشائی در ارشادیات هم در انشا استعمال شده، عدم ترتب ثواب و عقاب را از شناسه‌های آن عنوان کرده‌اند و برخی هم قلمرو حکم ارشادی را به حوزه مستقلات عقلی فروکاسته‌اند. از میان این سه رهیافت، ادعای اخیر بخشی از ملاک ارشادیت حکم را باز می‌تاباند، ولی برای پوشش تمام گونه‌های آن، لازم است مرشدالیه به ملاک عقلانی - دنیوی تعمیم داده شود. با این ویژگی، حکم ارشادی در تمام موارد، ارشاد به منافع و مضار مأموریه یا منهی عنه است که قابل درک خرد انسانی است.

کلیدواژه‌ها: حکم، ارشاد، مولویت، ثواب و عقاب، مستقلات عقلی، اصول فقه

از جمله تقسیمات حکم در علم اصول فقه، تقسیم آن به مولوی و ارشادی است. براساس این تقسیم، مطالبات شارع همه از هر جهت یکسان نیستند، بلکه پاره‌ای از آن‌ها مولوی و پاره‌ای دیگر، ارشادی‌اند. افزون بر این، حکم تقسیم‌بندی‌های دیگر هم دارد که بر مبنای آن‌ها، تمایزات احکام در مناسبات داخلی روشن می‌گردد، مانند تقسیم به احکام اولی و ثانوی، تکلیفی و وضعی و نیز انقسام احکام تکلیفی به وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه و مانند این‌ها که از دیرباز بخشی از مسائل علم اصول را به خود اختصاص داده‌اند. نکته‌ای نسبتاً روشن که در این تقسیمات هست، محفوظ بودن قدر مشترک در میان آن‌هاست و حکم از هر قسمی که هست در استناد آن به جایگاه حکومتی حاکم/ قانون‌گذار تردید نیست و نیز در صورت عصیان و امتثال، علی القاعده کیفر و پاداش خواهد داشت. همچنین الزامات ناشی از آن و نحوه آن، تابع میزان شدت و کیفیت مطالبه آن از سوی حاکم/ شارع است و سهم و تعهد مکلف در قبال آن، احراز سقف همین مطالبات و در نهایت امتثال آن‌هاست.

علی‌رغم این پیوستگی که در میان غالب اقسام حکم دیده می‌شود و در فرض مقسم مشترک، انتظار هم همین است، در تقسیم حکم به مولوی و ارشادی مسئله از این قرار نیست و اختلاف دیدگاه‌ها در ماهیت ارشاد تا اذعان به ماهیت خبری آن، نوسان پیدا می‌کند. مطابق برخی تفسیرها، حکم ارشادی اصولاً حکم نیست که انشاء شده باشد، بلکه ارشاد محض است، مانند دیگر گزاره‌های خبری که از واقعیت‌های موجود و قبل الارشاد پرده بر می‌دارند. سؤال مشترک که باید تمام قائلان به تفاوت حکم ارشادی با مولوی پاسخ بدهند این است که چگونه و براساس چه قواعد لفظی یا عقلی، ارشادیت را از مولویت می‌توان بازشناخت. حتی اگر احکام ارشادی را از ماهیت حکم منسلخ بدانیم، باز در این صورت باید پرسش قبلی را برای خود حل نماییم که سازوکار تفسیر پاره‌ای از احکام بر محمل ارشاد و نفی محتوای انشائی از آن‌ها چیست با اینکه در ظاهر اسلوب بیان در ارشاد و ولایت تفاوتی ندارند. همچنین اگر احکام ارشادی را مطابق آنچه مشهور پذیرفته، ماهیتاً حکم بدانیم، قواعد کشف اینکه تخلف از آن عقوبت نداشته چنان‌که امتثالش هم موجب قرب نمی‌گردد، چیست.

اهمیت پاسخ به این سؤالات در این است که از یک‌سو فقیهان در عرصه استنباط با تفسیر برخی ادله بر محمل ارشاد، فروعی را متفاوت از مقتضیات ظاهر حکم تفسیر کرده‌اند، یعنی بدون آنکه از مکلف اطاعت محض در قبال حکم را بخواهند، او را در برابر آگاهی از مصالح و مفاسد متعلق آن مسئول می‌شناسند. به طور مسلم، هدف از این راهکار دست‌یافتن به جهت‌گیری تشریح بوده، تا چنانچه ادله، افزون بر راهنمایی به منافع و مضار مأموریه یا منهی‌عنه، رسالتی نداشته باشند، تکلیفی بیشتر بر عهده مکلف نگذاریم. این تفسیر

از حکم دقیقاً مکلف را «مأمور مطیع» نمی‌خواهد، بلکه به موازات آگاهی او از مصلحت و مفسده در مأموریه یا منهی‌عنه، «آگاه و مسئول» می‌شناسد. از سوی دیگر، توجه به تقسیم حکم از جهت مولویت و ارشاد و نیز تبیین ملاکات آن در آفاق علم اصول فقه معاصر، رخت بر بسته است، یعنی علی‌رغم تکامل اجتهاد بر پایه تعمیق و توسعه دانش اصول فقه، مسئله ارشادیت و مولویت مسکوت نهاده شده و جز اینکه در خلال مسائل به صورت متفرقه به آن اشاره گردد، ابعاد و لوازم آن به صورت متمرکز بررسی نمی‌شود.

مفهوم‌شناسی

۱. حکم

الف. لغت: به اذعان برخی از لغت‌شناسان معنای نخست «حکم» منع. یعنی معادل بازداشتن است و اولین بار هم در منع از ظلم استفاده شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲/ ۹۱). ولی نتیجه‌گیری مرحوم مصطفوی این است که معنای نخست این واژه با آنچه در ادبیات حقوقی رایج است تفاوتی ندارد و حکم چیزی است که حتمیت امر و نهی، با آن محقق می‌شود. از این رو، در مورد قضاوت، فقه و منع و اموری که تردیدناپذیرند، به کار رفته است (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۲/ ۲۶۵). چنان‌که معلوم گردید کسانی که حکم را به منع معنا کرده‌اند نیز نمونه نخست یا بارز آن را منع از ظلم عنوان کرده‌اند که خود از قطعیت و یقین هم تفکیک‌ناپذیر است، زیرا هیچ حکمی در عالم به اندازه‌ای ممنوعیت ظلم، قطعی و یقینی نیست.

ب. اصطلاح: اکثریت فقیهان و بلکه مشهور تا قبل از دوره معاصر، حکم را «خطاب شارع» معنا کرده‌اند که به افعال مکلفان تعلق گرفته و آن‌ها را یا بر تکلیفی وامی‌دارد و یا مخیر می‌گذارد (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۲۹). مطابق این تعریف، مصادیق خطابات شارع، نصوص موجود در کتاب و سنت است. مرحوم شهید صدر با انتقاد از اینکه تلقی مشهور سبب و مسبب را خلط کرده و جامع هم نیست، تعریف ذیل را ارائه داد:

حکم شرعی قانون الهی است که به منظور اداره نظام زندگی انسان‌ها صادر شده است؛ این قوانین گاه به خود آن و گاهی به رفتارهایش و در مواردی هم به چیزهای مرتبط به حیات آن تعلق می‌گیرد (شهید صدر، ۱۴۱۸: ۱/ ۶۱).

از نظر شهید خطابات موجود در کتاب و سنت، عین حکم نیست، بلکه کاشف از آن است و نیز حکم منحصر در احکام تکلیفی نیست تا به طور مستقیم به افعال تعلق بگیرد، بلکه احکام وضعی هم از مصادیق حکم شرعی است که مابشرتاً به افعال انسان تعلق نمی‌گیرد، اما وضعی را مقرر می‌دارد که به صورت غیرمستقیم انسان را به واکنش مناسب وادار می‌کند، یا به چیزی تعلق می‌گیرد، مانند طهارت و نجاست که

باز به فعل انسان تعلق مباحثی ندارد، اما غیرمستقیم انسان را بی تفاوت نمی گذارد. به نظر می رسد تفاوت این دو تعریف در جهت تمرکز آن است. مشهور با تمرکز بر مقام اثبات، حکم شرعی را خطابات شرع معنا کرده اند، در حالی که شهید صدر غایت حکم را به لحاظ مقام ثبوت در نظر گرفته است. از این رو، اختلاف جدی میان این دو تعریف دیده نمی شود و قوانینی که به حیات انسانی انتظام می بخشد اثباتاً جز خطابات شرع که در کتاب و سنت تبارز یافته، نخواهند بود.

۲. ارشاد

الف. لغت: ارشاد از «رشد» است که به معنای رسیدن و ره یافتن به درستی و راستی است (فیومی، بی تا: ۲/ ۲۲۷). رشد در این معنا، دقیقاً مقابل غی است که به معنای رهنمونی به شر و فساد می آید (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۴/ ۱۴۰). بر این اساس، چنان که در تمام کاربردهای این واژه هم مشهود است، معنای اصلی ماده آن، ره یافتن به خیر و صلاح است و از همین ریشه ارشاد است که به معنای رهنمایی به خیر و صلاح می آید.

ب. اصطلاح: واژه ارشاد در ترکیب با حکم، اگرچه هم در علم اصول و هم در فقه اصطلاح رایج بوده و نیز مبنای تحلیل پاره ای از مسائل قرار گرفته است، در جایگاه تقسیمات حکم، به تقسیم آن از این زاویه و همچنین تعریف آن، بسیار به ندرت توجه شده است. از میان معاصران مرحوم شعرانی (۱۳۹۳ق) به این تقسیم بندی پرداخته است. مطابق تعریف ایشان، حکم و یا تکلیف ارشادی، حکمی است که مکلف در صورت مخالفت، منفعت نهفته در ذات آن فعل را از دست خواهد داد و تکلیف مولوی از این جهت کاملاً در نقطه مقابل آن قرار دارد:

تکلیف ارشادی آن است که بر ترک آن جز عدم حصول فایده مندرج در ذات آن فعل، چیزی دیگر مترتب نمی گردد، اما تکلیف مولوی آن است که در صورت تخلف، علاوه بر از دست دادن منفعت نهفته در فعل، آثاری چون مخالفت با حکم را نیز در پی دارد. مثلاً دستور پزشک ارشادی است که اگر بیمار با آن مخالفت نماید جز شفا نیافتن، به سبب مخالفت با دستور پزشک، مؤاخذه نمی شود، به خلاف دستور حاکم که افزون بر از دست دادن فایده مأموریه، مورد سؤال قرار می گیرد و به سبب ترک امر مولی عقاب می شود (شعرانی، ۱۳۷۳: ۲۴۲).

همان گونه که مشاهده می گردد، در این تعریف، ارشادی بودن به ویژگی های سلبی و نیز غایت مترتب بر آن، تعریف شده است ولی برخی همین محتوا را به تعبیری بیان کرده اند که مناسب مفاد ذات حکم ارشادی است. مثلاً مرحوم فیروزآبادی (۱۴۰۹ق) از شارحان اندیشه های آخوند خراسانی (۱۳۲۹ق)، در خلال شرح نکته هایی که در آن به ارشادی بودن حکم استدلال شده، تعریفی را از آن ارائه نموده است. برابر تعریف

ایشان که متخذ از آرای مرحوم آخوند است، حکم ارشادی صرفاً برای راهنمایی مکلف به آثار و خواص فعل مأموریه می‌آید تا وی را بر منافع و مضار آن متنبه نماید، به گونه‌ای که اگر حتی این حکم هم نبود، آثار و خواص آن بر خود فعل، مترتب می‌گردید:

الأوامر الإرشادية و هي أن يكون لمحض التنبيه على ما يترتب على الفعل بنفسه من الخواص والآثار و المنافع و المضار و لو لم يكن أمر به أصلاً من دون أن يترتب على موافقته قرب و لا ثواب و لا على مخالفته بعد و لا عقاب، نظير أوامر الطبيب و نواهيه (فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۱/۲۴۷).

مثالی که در هر دو تعریف آمده به خوبی نشان می‌دهد نقش حکم ارشادی کاشفیت از مصلحت و مفسده است و از این جهت، شدت و ضعف الزام نهفته در آن، تابع اهمیت مصالح و مفسد بوده و وابسته به منبع صدور نیست. اما نکته‌ای که روش مرحوم شعرانی را متمایز می‌کند منظر انتخابی ایشان در ورود به این مسئله است. وی در خلال استقصای «مبادی احکام علم اصول»، وجه این تقسیم‌بندی را باز می‌نماید که ارشادیت و مولویت، از مسائل اصلی این علم نیست تا در فرایند استدلال برای استنباط حکم شرعی مؤثر باشد و از این رو، اصولیان از آن در علم اصول به طور مستقل گفت‌وگو نکرده‌اند، بلکه علی القاعده باید مانند دیگر مبادی علوم، در علم دیگر تنقیح گردد (شعرانی، ۱۳۷۳: ۱۹۵).

برخی از معاصران، مواردی را که به شناخت حکم و ویژگی‌های آن مربوط می‌گردد از مبادی تصویری و در عین حال مؤثر در فرایند استنباط دانسته‌اند. از این نظر، تشکیل قیاس بر مبنای آن، لزوماً مساوی با این نیست که از مبادی نباشد، بلکه تشکیل قیاس مبتنی بر شناخت حکم و تصور ویژگی‌های آن هم ممکن است. بنابراین، مبادی احکام از مبادی تصویری خواهند بود. اما این ویژگی دلیل بر این نمی‌شود که هرگز از مسائل آن نباشد، بلکه کاملاً ممکن است یک مسئله دارای دو حیثیت باشد و مثلاً موضوعی مانند ارشادی بودن حکم، از یک جهت از مبادی باشد و از جهت دیگر از مسائل آن علم (سبحانی، ۱۴۱۴: ۱/۶۶۵ - ۶۶۶).

به هر حال، حکم ارشادی در این تعریف، مقابل حکم مولوی است، یعنی ویژگی‌های آن، سلب خصوصیات حکم مولوی است. و چنان‌که به زودی خواهیم دید، اصولیان در ملاک ارشادیت، اتفاق نظر ندارند. روشن است که تفاوت ملاک‌ها و گزینش ما از آن میان، تصور از اصل موضوع را متفاوت خواهد کرد، اما به طور اجمال ناچاریم در تعریف آن به این بسنده کنیم:

حکم ارشادی، راهنمایی به مصلحت مأموریه و ضرر منهی عنه است و به همین سبب، ثواب و عقابی بر آن مترتب نمی‌شود.

البته شفافیت کامل تعریف، منوط به اتخاذ رویکرد دقیق در ملاک ارشادی بودن است. از این رو، این قسمت بدون جمع‌بندی آرا در بخش بعدی، ناتمام است.

ملاک حکم ارشادی

احکام شرعی اصولاً ظهور در مولویت دارد، زیرا مقام شارع مقتضی این است که تشریحات آن در نظام عبودیت و مولویت، به انگیزه انقیاد محض مکلفان صدور یافته باشد تا در قبال اطاعت و عصیان، مستحق پاداش و یا کیفر گردند. پس ظاهر شأن شارع راهنمایی به مصالح و مفاسد موجود در اعمال نیست (خوبی، ۱۴۲۲: ۴/ ۲۲).^(۱) بنابراین، از این ظهور فقط در مواردی می‌توان رفع ید کرد که قرینه برخلاف آن داشته باشیم و یکی از آن موارد ارشادیت است که وابستگی حکم را از مولویت سلب می‌کند و به آثار و خواص فعل مأموریه، پیوند می‌زند و دیگر این مقام مولا نیست که مکلف را به انقیاد وامی‌دارد، بلکه ملاک موجود خود فعل است که مکلف را به آن فرامی‌خواند. اما ارشادیت حکم را از کجا می‌توان فهمید و ملاک آن چیست؟

فرضیه‌هایی که اصولیان در پاسخ به این پرسش مطرح کرده‌اند، متعددند. از این‌رو، کوشش می‌شود مهم‌ترین آن‌ها در ذیل، به صورت طبقه‌بندی شده، بررسی گردد:

۱. ماهیت خبری

مطابق اذعان برخی از اصولیان متأخر، عنوان حکم ارشادی تسامحی است، زیرا آنچه تحت این عنوان شناخته می‌شود در ذات خود اصولاً از احکام نیست، بلکه از اخبار است و هیچ‌گاه مفاد آن‌ها انسان را به تکلیفی مکلف نمی‌نمایند، بلکه بیان مصلحت در مأموریه و یا مفسده‌ای در منهی‌عنه است که انسان را نسبت به آن‌ها مطلع می‌کنند (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱/ ۶۰۵). بر این اساس، تفاوت حکم ارشادی و مولوی، تفاوت ذاتی خواهد بود و همان‌گونه که قضایای خبری دیگر با احکام هرگز مقایسه نمی‌شود، ارشاد به ملاکات موجود در افعال و اشیا نیز با احکام به معنای دقیق کلمه، قابل مقایسه نیست. البته در اینکه مبادی یا مراتب حکم چیست میان اصولیان اختلاف وجود دارد (خوبی، ۱۴۲۲: ۱/ ۴۹)، ولی در اینکه قوام هر حکم به انشاء آن است، اتفاق نظر وجود دارد. انشاء حکم که از آن به حقیقت حکم نیز تعبیر شده، مرحله‌ای است که اراده تشریح مبنی بر انجام فعل و یا ترک آن، جعل و اعتبار می‌گردد (سیستانی، ۱۴۱۴: ۵۰). این واقعیت کتمان‌ناپذیر است که پشتوانه هر جعل و یا اعتبار هر قانونی را اراده قانون‌گذار تشکیل می‌دهد، اما مکلف فقط در قبال اراده‌هایی مسئول است که جعل به مراد تعلق گرفته و اعتبار بیرونی یافته باشد. به همین سبب، از این مرحله به انشای حکم تعبیر می‌گردد که برخلاف اخبار، حکایت از واقعیت‌های ثابت و مستقل از خبر نیست تا محتمل الصدق و الکذب باشند، بلکه با انشاء، معنایی به نام «حکم» ایجاد می‌شود؛ این معنا در چشم مکلف و حدود مسئولیت‌های او، واقعیتی جز همین انشاء ندارد.

دلیل این ادعا که ارشاد حکم نیست تا انشائی باشد این است که غرض از آن اعمال مولویت و اقتدار شخص آمر نیست، بلکه بیان فایده مترتب بر فعل و مصلحت شخص مأمور به است. به همین سبب، تخلف از آن هیچ مجازاتی را در پی ندارد و فقط مکلف مصلحت موجود در مرشدالیه را از دست می‌دهد. شاهد گویای این ادعا، مبعوض بودن مرشدالیه در برخی موارد برای شخص آمر است. یعنی این‌گونه نیست که همواره مصلحت شخص آمر و مأمور، ملازم هم باشند، بلکه در مواردی مرشدالیه، اصلاً مطلوب آمر نیست، ولی همین که به نفع مکلف است، به آن راهنمایی می‌کند (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱/ ۶۰۵). با این ویژگی که برای حکم ارشادی گفته شد، تفاوت آن از بُن با اوامر استحبابی مشخص می‌شود، زیرا در آن‌ها، امر در انشاء طلب به کار رفته است، اما بدون الزام، ولی در ارشاد جز بیان مصلحت، هیچ انشائی در کار نیست (همان؛ بروجردی، ۱۴۱۵: ۱۰۹).

نقد و بررسی

هدف از شناخت ملاک احکام ارشادی، دست یافتن به ملاکی است که براساس آن حکم ارشادی را از حکم مولوی، بازشناسی نماییم. ضرورت این اقدام، حداقل ریشه در لسان مشترک آن‌ها دارد. در غیر این صورت، چنان‌که احکام ارشادی با اسلوب متفاوت از احکام مولوی بیان می‌گردید خود همین طرز بیان برای تمایز کافی بود و دیگر زمینه برای مطالعه آن از این زاویه باقی نمی‌ماند. پس اولاً، چنان‌که مسلم است حداقل غالب ارشادات با صیغه‌های انشائی بیان شده است. ثانیاً، مطابق قواعد عرفی و ظواهر لفظ، صیغه‌های انشائی در این موارد در همان معنای انشاء استعمال شده‌اند، زیرا اینکه ارشاد مشترک لفظی میان انشاء حکم و اخبار باشد یا مجازاً در این معنا استعمال شده باشد ادعای پذیرفتنی نیست، چنان‌که استعمال آن در معنای ای مانند ترجیحی، تمنی، تهدید، انذار، اهانت، احتقار، تعجیز، تسخیر و مانند این‌ها نیز نه حمل بر مجاز شده و نه بر اشتراک لفظی (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰: ۱/ ۱۳۱).

بنابراین، ملاک‌شناسی ارشادیت حکم، تلاشی است تا در عین اشتراک آن با حکم مولوی در ظاهر به لحاظ اسلوب بیان، زمینه دسترسی به تمایز آن را در واقع فراهم کند و این مهم، با صرف این ادعا که احکام ارشادی در ظاهر حکم‌اند، ولی در واقع خبر از مصالح و مفاسد، ثابت نخواهد شد. یعنی هیچ قرینه‌ای در ظاهر وجود ندارد تا مکلف در صورت تخلف خاطر جمع گردد که جز فوت مصلحت موجود در مأمور به، کیفی در انتظارش نیست؛ به خصوص که احکام شرع مطابق رویکرد مشهور عدلیه، همه مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعیه‌اند و اطلاع مکلف از آن‌ها در برخی موارد، هیچ‌گاه مساوی با ارشادیت مصطلح نیست.^(۲) اما استشهاد به اینکه گاهی مرشدالیه، مطلوب شخص آمر نیست، مبتنی بر این گمانه است که مصالح آمر

حکیم با مصالح مکلف، همواره ملازم نیستند. صحه گذاشتن بر دوگانگی مصلحت‌ها در این سطح، بلکه تصور آن به گونه‌ای که مصلحت مستتر شد و مرشد در تقابل هم قرار بگیرند، اگرچه بسیار دشوار است، راه برای توجیه مطالبه آن باز است:

زیرا اولاً، همان‌گونه که شخص عاقل چیزی را که مبعوض است برای خود نمی‌خواهد، کسی دیگر را هم به آن ارشاد نمی‌کند. ثانیاً، مصلحت نصح و ارشاد گاهی صلاحیت این را پیدا می‌کند که بالعرض، مطلوب واقع شود تا در نتیجه، آنچه مرجوح بالذات است راجح بالعرض گردد. از این جهت، مبعوضیت چیزی مانع از تعلق طلب بدان به خاطر محض ارشاد نمی‌شود (رشتی، بی تا: ۲۶۵).

۲. نفی ثواب و عقاب

از تمایز حکم ارشادی و مولوی براساس پیامدهای اخروی آن، دو رویکرد متفاوت شکل گرفته است. رویکرد نخست که مبتنی بر انحصار احکام ارشادی در امور دنیوی است بیشتر در آثار اصولی اهل سنت مطرح گردیده است. اصولیانی از آن‌ها مانند غزالی (۵۰۵ق) و آمدی (۶۳۱ق) به طور صریح از ترتب آثار دنیوی بر احکام ارشادی سخن گفته و همین را ملاک تمایز آن با احکام مستحبی قرار داده‌اند. محور اشتراک این دو قسم از احکام، تفاوت آن با احکام وجوبی است که هیچ کدام از این دو تا الزام‌آور نیستند (غزالی، ۱۴۱۷: ۲۰۶؛ آمدی، ۱۴۰۲: ۲ / ۱۴۴). رگه‌هایی از این تفکر در *کنز العرفان* نیز دیده می‌شود که ارشادیت حکم را به تعلق آن به مصلحت دنیوی، پیوند می‌زند. مثال معروف آن، توصیه به شاهد گرفتن هنگام معامله است:

وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ (بقره: ۲۸۲)؛ و هرگاه داد و ستد کردید گواه بگیرید. امر در این آیه شریفه، ارشاد به مصلحت دنیوی است نه اخروی، به خلاف ندب که اشاره به مصلحت اخروی، یعنی نیل به ثواب دارد (فاضل مقداد، بی تا: ۱ / ۱۴۴ و ۲ / ۵۵).

افزون بر این مثال‌ها، استدلالی در این رویکرد دیده نمی‌شود، اما رویکرد دوم که در آثار اصولیان امامیه فراوان مطرح شده، نفی هرگونه آثار اخروی از احکام ارشادی است، فرقی نمی‌کند مرشدالیه آن چه باشد، مهم این است که حکم ارشادی برای بیان ماهیت فعل و آثار مترتب بر آن صادر گشته و افزون بر خواص مرشدالیه، هیچ تبعات اخروی به عنوان تشریح ندارد:

مراد از ارشاد در اوامر و نواهی ارشادی جز بیان ماهیت فعل و آثار مترتب بر آن مانند مدح و ذم نیست؛ این‌گونه اوامر مفید و خوب، یا استحباب و یا تحریم نخواهد بود و به این سبب، مخالفت اوامر ارشادی آثار جز آنچه بر ترک خود فعل مترتب می‌گردد، پیامدی ندارد و بر اطاعت آن نیز جز آنچه بر عمل به خود فعل

مترتب می‌گردد، چیزی مترتب نخواهد شد، یعنی بدون آنکه بر این اطاعت و عصیان، همان آثار مترتب گردد که در اوامر تشریحی [مولوی] مترتب می‌شود (شیخ انصاری، ۱۳۸۳: ۲/ ۴۲۲؛ نگ: شیخ انصاری، ۱۴۲۸: ۲/ ۱۰۱).

به رغم تحلیل مرحوم فیروزآبادی از حکمت عدم ترتب ثواب و عقاب بر این گونه احکام، جای استدلال در این رویکرد همچنان خالی است، زیرا مطابق تحلیل ایشان این ویژگی در ارشادیات، ناشی از عدم انقداح اراده و کراهت و نیز حب و بغض آمر/ حاکم، نسبت به مأموریه یا منهی‌عنه است، در حالی که در احکام مولوی، شارع آن‌ها را به خاطر تعلق محبویت و یا مبعوضیت، اراده کرده و یا از آن اکراه می‌ورزد. از این رو، مکلف با امتثال آن‌ها مقرب و در صورت تخلف مبعوض، واقع خواهد شد. این ویژگی در احکام ارشادی به دلیل آن است که فقط به مصالح و مفاسد آن فعل راهنمایی شده نه آنکه محبوب و مبعوض، آمر، قرار گرفته باشد (فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۱/ ۲۴۹).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، عدم انقداح اراده و کراهت نسبت به مرشدالیه، نقطه پایان سؤال از ملاک حکم ارشادی نیست مگر اینکه وجه عدم انقداح اراده و کراهت را نسبت به متعلق حکم در ارشادیات روشن نماید،^(۳) به‌خصوص که خود مرحوم فیروزآبادی نیز به این نکته توجه دارد که احکام مطابق رویکرد عدلیه مطلقاً تابع مصالح و مفاسد نهفته در متعلقات آن است و ترتب نفع و ضرر در متعلق حکم، اختصاص به ارشادیات ندارد (همان).

شاید بتوان مدعیات این دو رویکرد را بر اساس تحلیل مفهومی تبیین کرد. مطابق این روش، مکلف با این سنخ حکم به چیزی که برایش سودمند است رهنمون می‌شود و به طور طبیعی اولاً، آن چیزی که سودمند است در حد فهم و درک عقلانی انسان، خواهد بود؛ ثانیاً، ملاکاتی معطوف به ثواب و عقاب اخروی که از دایره فهم انسان بیرون است از دایره ارشاد هم قهراً، بیرون خواهد بود. نکته شایان تأمل در این باره، عدم انحصار امور سودمند و قابل درک به مصالح دنیوی است، زیرا اموری که شرعاً مسلم است، اگرچه سود دنیوی آن‌ها برای انسان قابل فهم نیست، اجمالاً نفع آن از رهگذر پرواپیشگی در قبال آن، محرز است و از این نظر، حکم ارشادی در این موارد رهنمون به ملاکاتی که نتایج اخروی دارد نیست، بلکه به ملاحظه‌ای سودمندی آن در شرایط فعلی برای مکلف است. مثلاً حکم به جزئیت و یا شرطیت چیزی در عبادات ارشاد به این نیست که عبادت فاقد فلان جزء و یا شرط، فاقد ثواب است، بلکه راهنمایی به این است که چنین عملی براساس آن تلقی که شما در دنیا از عبادت دارید، هم تحقق پیدا نکرده و در نتیجه مفید به حال شما نیست. این تفسیر از مرشدالیه، نتیجه را به همان رویکرد غزالی تقلیل می‌دهد و گویا بر اساس این ملاک ناچاریم بپذیریم احکام ارشادی، همه ارشاد به مصالح دنیوی است!

نقد و بررسی

درست است که براساس نظر مشهور احکام ارشادی فاقد ثواب و عقاب‌اند، اما چنین نتیجه‌ای نمی‌تواند ملاک تفکیک آن نسبت به احکام مولوی باشد، زیرا:

اولاً، انحصار احکام ارشادی به اموری که فقط مصلحت دنیوی بر آن مترتب می‌گردد، از یک طرف خلاف نمونه‌های متداول آن در احکام معروف به ارشادی است و از طرفی دیگر، خلاف احکام عرفی است که در عین مولویت، متمرکز بر مصالح دنیوی است (شیرازی، ۱۴۱۸: ۱/۳۲۲).

ثانیاً، لسان خود ادله از اینکه چه حکمی ارشادی است تا نسبت به عواقب اخروی آن مکلف خاطر جمع گردد، ساکت است و حداکثر عدم ثواب و عقاب از ویژگی‌های بعد الحکم است. یعنی ارشادیت احکام سبب شده تا امثال و تخلف از آن‌ها فاقد کیفر و پاداش باشد و این‌گونه احکام مقدم بر اینکه به لحاظ نتایج متفاوت از احکام مولوی باشد، به لحاظ ذات متفاوت است. به عبارتی دیگر، اثر شیء، پس از تمامیت ذات آن است و نمی‌شود چیزی که در مرحله متأخر از ذات است، در رتبه ذات باشد. البته امکان کشف ماهیت و ملاک از طریق اثر غیر ممکن نیست، ولی این مربوط به مواردی است که آثار، شناخته شده و در دسترس باشد و متأسفانه در فقه، فهرستی که آثار احکام را به صورت تفکیک شده در اختیار ما بگذارد، نداریم!

ثالثاً، تحلیل مفهومی این موضوع، اگرچه نسبتاً شایان توجه است، با این چالش مواجه است که یا باید با امثال غزالی، هماهنگ شویم و آن را مقید به مصالح دنیوی نماییم که در این صورت چنان‌که گفته شد فاقد جامعیت است و یا آن را به مطلق مصالح تعمیم بدهیم که در این صورت، مانع از شمول احکام مولوی نخواهد شد، زیرا این دسته از احکام نیز حتی مطابق رویکرد اشعری‌ها، بعد از تعلق حکم، واجد حُسن می‌گردد و به طور اجمال قابل درک است.

به این ترتیب، آنچه در شناخت احکام ارشادی نقش تعیین‌کننده دارد، ویژگی متعلق این سنخ حکم است و تا هنگامی که به یک معیار دقیق جهت «مرشدالیه بودن» دست نیابیم احاطه تمایز آن به آثار و یا حتی انگیزه نصیحت چنان‌که مرحوم شیرازی بزرگ (۱۳۰۷ق) (شیرازی، ۱۴۱۸: ۱/۳۲۳) و میرزای رشتی (رشتی، بی‌تا: ۲۱۳) بر آن تأکید نموده‌اند، فاقد کارایی است. دلیل این ادعا این است که قبل از شناخت ویژگی متعلق حکم، نمی‌توان به انگیزه آن پی برد، چنان‌که به آثار آن هم نمی‌توان پی برد و اینکه مرحوم آخوند خراسانی (۱۳۲۹ق) تفاوت معنای صیغه امر را در تمنی، استهزا و مانند آن به تفاوت در انگیزه برگرداند، بر اساس ویژگی‌های متعلق آن است، یعنی با توجه به ویژگی‌های متنوع که متعلق داشته، نمی‌توانیم آن را در تمام موارد، حمل بر وجوب نماییم (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰ق: ۱/۱۳۰). مثلاً چگونه می‌توان صیغه امر را در «کُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره: ۶۵)، حمل بر وجوب کرد؟

۳. محذوریت عقلی حکم مولوی

این رویکرد ملاک ارشادیت حکم را به مواردی محدود می‌کند که اعمال مولویت در آن محال باشد. اصولیانی مانند مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم خوبی که جایگاه هردوی آنها در علم اصول بر آگاهان پوشیده نیست، این رویکرد را در تفسیر حکم ارشادی اتخاذ کرده‌اند. زمینه ورود مرحوم آخوند به این مسئله پاسخ به کسانی است که در مقام امثال حکم، به استناد آیات ذیل، قائل به فوریت شده‌اند:

- وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (آل عمران: ۱۳۳)؛

و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.

- فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (مائده: ۴۸)؛ پس در کارهای

نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت [همه] شما به سوی خداست آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد.

روشن است نمونه بارز خیرات و توصل به اسباب غفران، احکام شارع است که امثال فوری آن با انسیاق و سرعت، تحقق پیدا می‌کند.

در خلال پاسخ‌های مرحوم آخوند از این استدلال، به این نکته توجه شده که اوامر مندرج در این آیات، ممکن است ارشادی باشند، زیرا بعید نیست مسارعت و استباق به خیر، از مواردی باشند که عقل مستقلاً به حسن آن حکم می‌نماید. در این صورت، آیات ارشاد به حکم عقل در این زمینه خواهد بود، چنان‌که آیات و روایات وارده در مقام ترغیب بر اصل طاعت نیز ارشادی‌اند و جز آنچه بر ذات اطاعت مترتب می‌گردد، متضمن حکم مولوی نیستند؛ حتی اگر این اوامر هم نبودند، آن آثار بر اصل طاعت مترتب می‌گردید (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰: ۱/۱۵۵).

چنان‌که برخی شارحان اندیشه آخوند یادآوری کرده‌اند، مفروض مرحوم آخوند در ارشادیت حکم، مسبوقیت آن به حکم عقل مستقل است (فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۱/۲۴۷). روشن‌تر از این، بیان مرحوم خوبی است که ضمن انحصار ملاک ارشادی بودن حکم در حوزه مستقلات عقلیه، وجه آن را نیز باز نموده است: ملاک ارشادیت حکم این است که مورد از مستقلات عقلیه باشد که در آن موارد ثبوت حکم مولوی، معقول نیست، زیرا [علی‌رغم حکم عقل مستقل] جعل مولوی در این‌گونه موارد یا لغو است و یا مانند آن است و اما صرف وقوع امر در سلسله معلولات و مقام امثال احکام، مانع از مولویت حکم نمی‌شود (خوبی، ۱۴۲۲: ۱/۳۱۸-۳۱۷؛ ۲/۲۵).

منظور مرحوم خوبی از موارد مانند لغو، چنان‌که در چند سطر قبل توضیح داده، محذور محال است. وی

در آنجا به طور مشخص دلیل ارشادی بودن حکم مانند وجوب طاعت را توضیح می‌دهد تا نشان بدهد که ارشادیت در اصل منوط به این نیست که به سلسله علل احکام مربوط باشد و یا سلسله معلول، بلکه منوط به عدم امکان جعل مولوی در آن مورد است مانند حکم به وجوب طاعت که در عین ارتباط به سلسله معلولات و مقام امتثال، ارشادی است، زیرا التزام به جعل مولوی در این زمینه بدون الزام عقل، غیر محرک و در نتیجه محال است:

امر به اطاعت محال است مولوی باشد، حتی اگر قائل به استحاله تسلسل هم نباشیم، زیرا امر مولوی صرف، اگر متناهی نباشد محرک عبد نخواهد بود، همان‌گونه که اگر متکی به الزام عقلی نباشد نیز نمی‌تواند محرک باشد. پس ناگزیر برای اینکه امر مولوی در این جا، عبد را به امتثال وادارد نیازمند الزام عقلی است. از این رو، امر که در این مقام وارد شده ارشاد به آن است (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۳۱۷).

مرحوم میرزای رشتی هم در نقل دیدگاه‌ها اگرچه به این رویکرد، اشاره می‌کند، از طرفداران آن نام نبرده است (رشتی، بی تا: ۲۶۶). تا آنجا که اطلاع داریم، مرحوم نائینی هم ملاک ارشادیت را در مواردی به مسبوقیت آن به حکم عقل مستقل ارجاع داده است (نائینی، ۱۳۵۲: ۱/۴۱۱)، اما توضیح نداده که پس منظور از ارشادی بودن نواهی متعلق به معاملات و عبادات که بین اصولیان معروف است، چیست: آیا اصولاً احکام ارشادی دو قسم است و یا در غیر مستقلات عقلی تعبیر به ارشاد مسامحی است؟ اما ایشان این نکته را خوب توضیح داده که صرف استقلال عقل به یک حکم، مساوی با ارشادی بودن حکم شرعی در آن زمینه نیست، بلکه این فرایند منوط این است که جعل مولوی در آن زمینه معقول نباشد. نائینی با این بیان می‌خواهد تکلیف ملازمات عقلیه را روشن نماید که در عین استقلال عقل در آنجا، نه تنها حکم مولوی نفی نمی‌شود که از طریق آن کشف می‌گردد.^(۴) چنان‌که معلوم است این تفکیک که در نهایت حکم ارشادی را به سلسله معلولات احکام تقلیل می‌دهد (همان: ۱/۴۱۱)، در تقابل با نظریه مرحوم خویی قرار می‌گیرد، زیرا از منظر ایشان ارشادیت وابسته به سلسله علل و معلولات نبوده، بلکه مهم این است که اولاً، از حوزه مستقلات عقلیه باشد و ثانیاً، امکان جعل مولوی در آن مورد محال باشد. البته این را مرحوم خویی هم می‌پذیرد که جریان قاعده «کَلَّمَا حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ» به مواردی اختصاص دارد که قابلیت اعمال جعل مولوی در آنجا باشد (خویی، ۱۴۲۲: ۲/۲۷). اما ثبوتاً این فرضیه مشکلی ندارد که مستقلات عقلیه در سلسله علل هم مانع از جعل مولوی گردد و قرینه واضح آن هم این است که طرفداران قاعده ملازمه، جریان آن را به قابلیت مورد برای جعل مولوی مشروط کرده‌اند (شیخ انصاری، ۱۴۲۸: ۱/۴۶۶).

در هر حال، دلیل امثال مرحوم خویی برای اثبات این ادعا، ظهور اوامر و احکام شارع است که در درجه نخست، ناشی از مقام مولویت است و رفع ید از این ظهور تنها در مواردی موجه خواهد بود که امکان حمل

آن بر مولویت به طور قطع محال باشد و حوزه مستقلات عقلی که اعمال مولویت مستلزم لغو و یا استحاله می‌باشد از این قبیل است (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۳۱۷). به این ترتیب، ملاکی را که نخست مرحوم آخوند برای ارشادیت حکم تا حدودی به اجمال مطرح نمود، شرایط آن از سوی مرحوم نائینی و مرحوم خویی، شفاف گردید.

نقد و بررسی

این رویکرد مبنی بر عدم امکان جعل مولوی در زمینه حکم ارشادی، دقیقاً در مقام ملاک‌شناسی، ارائه شده است. از این رو، امثال مرحوم خویی افزون بر تکرار آن در موارد دیگر، از شناخت ماهیت احکام دال بر شرطیت، جزئیت و یا مانعیت نیز غفلت نکرده‌اند. از این منظر، این گونه احکام اگرچه در ذات خود راهنمای به احکام دیگر بوده و خودشان فاقد مصلحت ملزمه‌اند، این ویژگی سبب نمی‌شود که آن‌ها را نیز در ردیف احکام طاعت، ارشادی بدانیم:

ضرورتاً ارشادیت آن‌ها مانند ارشادیت اوامر و نواهی که در باب اطاعت و معصیت وارد شده، نیست، زیرا این‌ها جز ارشاد به حکم عقل مستقل، اثری ندارند، اما آن دسته از نواهی، ارشاد به حکم مولوی و کاشف از آن است؛ یعنی اینکه فلان عبادت و یا معامله شرعاً مقید به عدم این شیء است و در حقیقت به این باز می‌گردد که مطلوب شارع حصه مخصوصی از آن عبادت و یا امضای معامله مقید به عدم متعلق نهی است. نام‌گذاری این نواهی، به نواهی ارشادی از این جهت است که در حقیقت نهی مستقلی نیست (خویی، ۱۴۱۷: ۱/۱۴۵).

چنان‌که مشاهده می‌شود، ایشان می‌پذیرد که تعبیر به ارشادی بودن این گونه احکام هم درست است، ولی این ارشاد مصطلح نیست که انسان را به حکم عقل رهنمون نماید، بلکه در این موارد رهنمون به حکم مولوی است و از این جهت که خودش فاقد ملاک مستقل است ارشادی است. بنابراین، از نظر مرحوم خویی ارشادی بودن منوط به این است که مرشدالیه از مستقلات عقلیه با ویژگی عدم قابلیت جعل مولوی باشد. در غیر این صورت، اگرچه حکم فاقد ملاک مستقل بوده و نقش آن صرفاً راهنمایی باشد و نیز بر امثال و تخلف از آن هم ثواب و عقابی مترتب نگردد، ارشادی نخواهد بود.

نقطه قوت این رویکرد این است که در آن به صورت روشمند ملاک حکم ارشادی برجسته شده و در نهایت مبنایی که اتخاذ شده نیز حداقل از ملاک را به خوبی باز می‌نمایاند. یعنی امثال مرحوم آخوند بدون آنکه برای شناخت ارشادیت به آثار آن تمسک نماید یا مدلول هیأت دال بر حکم را دست‌کاری نماید، مستقیم سراغ ویژگی متعلق آن رفته‌اند تا نشان بدهند که در مستقلات عقلیه و همچنین مواردی که جعل مولوی

محال است، التزام به غیر از ارشاد، معقول نیست و این محذور خودش قرینه بر این است که صدور حکم جهت اعمال مولویت نیست. و بسیار بعید است که متعلق حکم با این ویژگی نتواند نقش قرینه را در جهت انصراف آن به ارشادیت ایفا کند و همچنان زمینه برای اراده مولوی باقی بماند. یعنی برخلاف گمانه مرحوم فیروزآبادی که حکم عقل مستقل را مطلقاً در یک زمینه، شایسته قرینیت بر ارشاد نمی‌داند (فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۱/۲۴۷). ایشان تحت تأثیر ملاک‌شناسی مرحوم شیخ انصاری ارشادیت و مولویت را منوط به آثار آن می‌داند که در رویکرد دوم، بررسی گردید.

این نقطه امتیاز، اگرچه در این ملاک‌شناسی هست، کاستی‌های آن را مبنی بر عدم جامعیت در ادعا و استدلال، نمی‌توان نادیده انگاشت، زیرا اولاً، انحصار ملاک ارشادیت به حوزه مستقلات عقلی، بخشی از احکام ارشادی را که هویت آن‌ها شناخته شده است، پوشش نمی‌دهد. ثانیاً، برای رفع ید از ظهور حکم مبنی بر مولویت، لازم نیست تحفظ بر آن همواره مستلزم لغویت و استحاله باشد، بلکه مانند دیگر موارد کافی است عرفاً سازوکاری جهت انصراف آن، در دسترس باشد.

۴. عقلانیت متعلق حکم

هیچ ضرورتی در کار نیست که ارشادیت حکم را به ملاک واحد پیوند بزنیم، بلکه آنچه مهم است شناخت سازوکارهایی است که بر اساس آن بدانیم نقش حکم شرعی تمثیل مولویت شارع نیست و فقط به خواص و آثار مأموریه یا منهی‌عنه، راهنمایی می‌کند. این موقعیت برای حکم، مرهون عامل واحد نیست و می‌تواند به لحاظ موارد متفاوت بوده، اما خروجی یکسان داشته باشد. بنابراین، تعلق حکم به حوزه مستقلات عقلیه با آن شرایطی که امثال مرحوم نائینی، مطرح می‌کرد، در برخی موارد راهگشاست، ولی تمام راه نیست و باید در کنار آن تعلق حکم به مصلحت دنیوی و نیز احراز عدم مصلحت در متعلق آن را، به تعبیر منطقیان علی سبیل مانعه‌الخلو، افزود و به این ترتیب، حکم ارشادی به چیزی تعلق می‌گیرد که منافع و مضار آن برای مکلف عقلانی است، یعنی با خرد انسانی قابل محاسبه بوده و این لازم نیست همواره از مستقلات عقلیه باشد. توضیح این مدعا به شرح ذیل است:

الف. تعلق حکم به حوزه مستقلات عقلی

تعلق حکم به حوزه مستقلات عقلی مشروط به این است که جعل مولوی در آن مورد، مستلزم لغویت و یا استحاله باشد. مفاد این ملاک، چکیده دیدگاه امثال مرحوم آخوند است که گفتیم طرح آن به شکل انحصاری مشکل دارد، زیرا مستلزم تقلیل احکام ارشادی به گونه‌ای غیرمدلل در دایره‌ای بسیار محدود می‌گردد، ولی

به عنوان یکی از ملاکات می‌تواند تمایزبخش پاره‌ای از احکام در این باره باشد. چنان‌که قبلاً اشاره گردید، قدر متیقن از مصادیق احکام ارشادی، ارشاد به مدرکات عقل عملی با همان شرایط مرحوم خوئی است، ولی شهید صدر تقریری موسع از همین ملاک دارد که علاوه بر مدرکات عقل عملی، شامل تمام اموری می‌گردد که مقتضای شأن مولویت شارع نیست:

خطاب ارشادی حکمی است که از جایگاه مولویت مولی و شئون آن صادر نشده است، مانند بیان ضررهای ترس یا امر به اطاعت از خدای متعال و نهی از معصیت آن، زیرا وجوب اطاعت و حرمت معصیت از مدرکات عقل عملی است و از مولی به عنوان اینکه مولویت دارد، صادر نشده است (شهید صدر، ۱۴۰۸: ۴/۴۱۳). مشکل این نحوه تقریر از ملاک، همان انحصارگرایی آن است. در غیر این صورت، بخشی از مدعای شهید همان دیدگاه امثال مرحوم خوئی است و بخش دیگر آن نیز با آنچه تحت عنوان مصلحت دنیوی نقل می‌گردد، هماهنگ است و نسبت به ملاک سوم نیز حداقل این تقریر قصور دارد.

ب. تعلق حکم به مصلحت دنیوی

اجمالاً در اینکه مقاصد نهایی شریعت معطوف به آخرت است و شأن شارع در درجه نخست هدایت انسان به آن جایگاه می‌باشد، تردیدی نیست، ولی این پیش‌فرض اساسی به معنای نفی هرگونه حکم از ناحیه شرع راجع به امور دنیوی مردم نیست، بلکه به انگیزه تسهیل و انتظام معیشت خلق نیز احکام دنیاگرایانه‌ای دارد که التزام بدان‌ها زندگی مردم را در این دنیا بهبود و سامان می‌بخشد. البته تفکیک میان مقاصد اخروی و دنیوی به معنای نفی هرگونه ارتباط امور دنیایی با آخرت نیست تا ماهیت هر حکمی را که امثال آن در زندگی سودمند باشد، دنیوی بخوانیم و هرآنچه را نفع و ضررش برای ما در زندگی ملموس نباشد اخروی بدانیم، زیرا مصالح و مفاسدی که احکام، مطابق نظر مشهور عدلیه، بر آن‌ها مبتنی‌اند، لزوماً همه اخروی نیستند و با همان کارکرد دنیوی خود گاه می‌توانند آثار اخروی داشته باشند. بنابراین، منظور از تعلق حکم به امور دنیوی این است که جز این نوع کارکرد، عدم تأثیر آن در تعبد و تأثیرگذاری در هدایت محرز گردد و به طور طبیعی، این سنخ ویژگی در متعلق حکم، صلاحیت قرینه را دارد تا از تفسیر آن بر محمل مولویت خودداری و باور نماییم که انگیزه آن تنها ارشاد بوده است نه اعمال مولویت. مرحوم میرزای رشتی در تقریر دیدگاهی که ویژگی حکم ارشادی را به نفی آثار اخروی پیوند می‌زند به همین نکته اشاره کرده و تصریح می‌کند که بر مبنای کسانی که به تفاوت ماهوی ارشاد و ندب و وجوب قائل‌اند، این نحوه تفکیک با تلقی اصولیان از ماهیت ارشاد همخوانی بیشتر دارد:

هر امری که از شارع مصالح اخروی را تبلیغ می‌کند امر شرعی تعبدی است؛ فرقی نمی‌کند واسطه دنیوی

داشته باشد یا نه، زیرا، آن وسایط که متضمن مصلحت دنیوی هم هست، همه یا اکثریت آن ابزار تأمین مصالح اخروی می‌باشد. پس مصلحت حکم اگر هیچ عایدی در آخرت نداشته باشد، مانند بعض ملاکات دنیوی که شرعاً نه مستحب است و نه مکروه، ولی متعلق امر مانند «وَأَسْتَشْهَدُوا شَهِدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ» قرار گرفته، ارشادی خواهد بود و بر مخالفت و موافقت آن جز فوت غرض دنیوی، چیزی دیگری مترتب نمی‌شود، زیرا ملاکات دنیوی جز مقاصد شرع نیست تا شریعت به سبب آن‌ها وضع گردد ... پس مراد از مصلحت دنیوی آن مصالحی اند که فقط برای دنیا بوده و هیچ عاید اخروی ندارند (رشتی، بی تا: ۲۶۵).

در نتیجه حکم ارشادی را نباید به مطلق مصلحت در متعلق آن منوط کرد که احکام همه از این نظر تابع مصالح و مفسداند، بلکه باید با نوع مصلحت نهفته در مرشدالیه سنجید و اگر از امور محض دنیوی باشد جز بر محمل ارشاد نمی‌توان تفسیر کرد، یعنی با توجه به ویژگی متعلق حکم که در حوزه مقاصد اصلی شارع نمی‌گنجد، از بیان انشاء حکم حداکثر با انگیزه خیرخواهی، استفاده شده، چنان‌که در موارد دیگر نیز به تناسب ویژگی متعلق از بیان انشائی با انگیزه‌های غیرانشائی فروان استفاده است.

ج. فقدان مصلحت در متعلق

آن دسته از احکامی که بیانگر اعتبار شرط، جزء و یا مانعی در عبادات و معاملات اند، به لحاظ متعلق، فاقد مصلحت و مفسده‌اند و به همین سبب در فقه معروف به احکام ارشادی‌اند، زیرا از احکام دالّ بر شرطیت، جزئیت و مانعیت، وجوب و حرمت انتزاع نمی‌شود (خویی، ۱۴۱۸: ۱۴ / ۳۱۱). دلیل این مسئله تعلق مصالح و مفسد به مشروطه است و این دسته از ادله فقط بیانگر این است که در چه شرایطی آن واجب و یا معامله، مصداق مأموریه و یا عدم آن قرار می‌گیرد. بیش از این و پیش از انجام آن مأموریه، وفای به آن شرط و یا اجتناب از آن مانع، نه ملاک مستقل دارد و نه قهراً می‌تواند واجب و حرام باشد تا ثواب و عقابی بر آن مترتب گردد.

فحوای کلام مرحوم خویی این بود که ارشادیت این‌ها از باب تسامح در تعبیر است و احکام ارشادی، احکامی‌اند که در حوزه مستقلات عقلی صدور یافته باشند. دلیل ایشان هم این بود که در چنین مواردی اذعان به مولویت حکم، لغو است، اما این دسته از احکام، اگرچه فاقد مصلحت و مفسده‌ای مستقل‌اند، ارشاد به حکم عقل نیست، بلکه به اراده مولوی است (خویی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۴۵).

بر خلاف آنچه مرحوم خویی ادعا می‌کند، تطبیق عنوان ارشادیت بر این مجموعه احکام نیز تسامحی نیست؛ زیرا:

۱. ارشادی و مولوی از عناوین مأخوذ در ادله و منصوص نیست، بلکه اصطلاح فقهی - اصولی است که

فقها برای تفکیک دسته‌ای از احکام شرع ابتکار نموده‌اند و هیچ قیدی در آن مبنی بر اینکه حتماً ارشاد به مستقلات عقلی باشد، دیده نمی‌شود. هم مطابق تعریف مشهور که ارشادیت حکم را منقوم به خواص و آثار مأموریه و یا منهی عنه می‌دانند و هم در نتیجه، به حسب آثار که کیفر و پاداش اخروی را از آن نفی می‌کنند، احکام دال بر شرطیت، جزئیت و مانعیت ارشادی‌اند، زیرا به اعتراف خود مرحوم خوئی این دسته از احکام فاقد ملاک مستقل‌اند.

۲. قبلاً نیز این نکته را خاطر نشان کردیم که برای رفع ید از هر ظهوری، لازم نیست تحفظ بر آن مستلزم لغویت و استحاله عقلی باشد، بلکه کافی است قرینه شایسته‌ای باشد و ساحت کلام متکلم، به خصوص متکلم حکیم، از تهافت و تناقض پیراسته گردد. این سازوکار هیچ‌گاه منحصر در این نیست که حکم مولوی موازی حکم عقل مستقل، قرار بگیرد و شاهد روشن آن مواردی است که از مقتضای ظهور هیأت انشاء حکم در فقه، رفع ید شده است. مثلاً آیا در مواردی که صیغه امر حمل بر ترجیحی، تمنی، تهدید، انذار، اهانت، احتقار، تعجیز، تسخیر و مانند این‌ها شده، تحفظ بر ظهور موجب لغویت و یا استحاله عقلی می‌شود؟ به این ترتیب، هر حکمی که خاستگاه آن را انگیزه ارشاد به خواص و آثار مترتب بر مأموریه و یا منهی عنه تشکیل بدهد، ارشادی خواهد بود؛ فرقی نمی‌کند آن مرشدالیه چه باشد. مهم این است که افزون بر آنچه ماهیت و اهمیت مرشدالیه بر می‌انگیزد، آمریت و حاکمیت منبع صدور حکم در آن به طرز مستقل نقشی نداشته و در واقع، حاکم خود در جایگاه عقل مسترشد نشسته باشد (شیرازی، ۱۴۰۹: ۱۷/۲). در نتیجه، به حسب استقرار، سه دسته از احکام به ملاحظه ویژگی‌ای که در متعلق آن است ارشادی خواهند بود: عدم امکان جعل مولوی؛ حوزه مصالح دنیوی محض؛ حوزه مرکبات شرعی.

نتیجه

در خصوص بازسناسی ملاک ارشادیت حکم چهار دیدگاه مورد بررسی قرار گرفت؛ شاید چنانچه تمام قیود و ظرافت‌ها در تبیین مسئله توجه کنیم، مجموع دیدگاه‌ها بیش از این باشد، ولی اطمینان داریم آنچه بررسی گردیده مهم‌ترین آن‌هاست و رفت و برگشت‌ها در مدعیات و ادله در همین محدوده هم روشنگر آفاق دیگری از این گفت‌وگو نیز خواهد بود. به هر حال، صرف نظر از مورد نخست که احکام ارشادی را با تجرید محتوا به گزاره‌های خبری فرو می‌کاست، مفروض سه دیدگاه دیگر، تحفظ بر ماهیت انشائی آن بود. یعنی پذیرفته‌اند که آنچه در فقه تحت عنوان احکام ارشادی شناخته می‌گردد از مقوله انشاء است اما رهیافت‌های آن‌ها از تفاوت ارشادی و مولوی، باز نوسان قابل ملاحظه‌ای داشتند. برخی تنها از رهگذر نفی آثار اخروی، تفاوت حکم ارشادی را تبیین کرده بودند و برخی هم شناسه ارشادیات را عدم امکان جعل در

آن مورد قرار داده بودند. چنان‌که بررسی گردید، جز رویکرد، سوم مبنی بر عدم امکان جعل در حوزه ارشادیات، ارجاع شناخت آن از طریق آثار و تقلیل آن به گزاره‌های فاقد کارآمدی لازم است، البته عدم امکان جعل مولوی در حوزه مستقلات عقلی نیز از پوشش تمام موارد احکام ارشادی قاصر است و حداکثر می‌تواند ملاک ارشادیت را در پاره‌ای از احکام، باز نماید. مفهوم روشن این نگاه آسیب‌شناسانه به چنین رویکردی این است که ارشادیات، چنان‌که از عنوان آن آشکار می‌شود، یک فرایند عقلانی است، زیرا متعلقات آن را اموری تشکیل می‌دهند که سود و زیان آن معقول است و از این قرار، احکام ارشادی به حوزه مستقلات عقلی منحصر نخواهد ماند، بلکه می‌توان افزود بر آن، احکامی را که به مصالح دنیوی محض تعلق گرفته و یا فاقد مصلحت و مفسده مستقل اند نیز ارشادی دانست. مخرج مشترک این گونه احکام، معقول بودن مرشدالیه است که مکلف می‌تواند از منظر عقلانیت، سود و زیان آن را به لحاظ متعلق، قطع نظر از ثواب و عقاب و به لحاظ پیامدهای دنیوی آن‌ها محاسبه نماید.

- (۱). «لیس ظهور الأمر فی المولویة ظهوراً وضعياً ... بل هو ظهور مقامی ناشئ عن كون المتكلم فی مقام الجعل و التشريع» (خویی، ۱۴۲۲: ۱ / ۵۵۹؛ صدر، ۱۴۱۷: ۵ / ۳۸۵).
- (۲). «ذهب إليه المشهور من العدلیة من تبعیة الأوامر و النواهی للمصالح و المفسد فی المأمور بها و المنهی عنها، و كون الواجبات الشرعیة أطفافاً فی الواجبات العقلیة» (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰: ۳ / ۱۱۹).
- (۳). متعلق حکم در اصطلاح معادل مأموریه و منهی عنه است که غیر از موضوع حکم می باشد: «و المراد من المتعلق هو ما يطالب به العبد من الفعل و الترك؛ كالحج و الصلاة و الصوم و غیر ذلك من الافعال» (نائینی، ۱۳۷۶: ۱ / ۱۴۵). شناخت متعلق حکم به این معنا در جهت تمایز ارشادیت از مولویت، نقش تعیین کننده دارد.

(۴). لیس المیزان فی عدم كون فعل قابلاً لأن یتعلق به الحكم الشرعی المولوی هو استقلال العقل بحکم ذلك الفعل حسناً أو قبحاً لأن موارد الملازمة بین حکم العقل و حکم الشرع کموارد حکم العقل بقبح الظلم و حسن العدل من هذا القبیل، بل المیزان فی ذلك هو كون حکم ذلك المورد منجلاً تکویناً و ثابتاً له بالذات إذ كل ما كان كذلك لا يكون قابلاً للجعل التشريعی قطعاً و هذا كقبح المعصیة و حسن الطاعة ... فانهما ثابتان لهما بالذات ضرورة انهما لو كانا منتهیین إلى وجوب آخر لدار أو تسلسل» (نائینی، ۱۳۵۲: ۱ / ۴۱۱). مراد ایشان هم از جعل تکوینی چیزی متفاوت از حکم عقل مستقل در آن مورد نیست، ولی تفکیک میان حوزه مستقلات عقلیه به لحاظ قابلیت جعل مولوی و عدم آن مهم است که حکم ارشادی را به تمام حوزه مستقلات عقلیه تعمیم نمی دهد. بیان مرحوم خویی در این قسمت تا این اندازه شفاف نیست.

قرآن کریم؛ ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.

آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، تعلیقه: علی زارعی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ ششم، ۱۴۳۰ق.

آمدی، علی، الاحکام فی اصول الاحکام، تعلیق: عبدالرزاق عفیقی، بیروت، المکتب السلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.

ابن فارس، احمد، معجم مقایس اللغة، تحقیق: عبدالسلام هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

اصفهانى، محمدتقى، هداية المسترشدين، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.

بروجردی، حسین، نهاية الاصول، تقریر: حسین علی منتظری، تهران، نشر تفکر، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

خویی، سید ابوالقاسم، موسوعة الامام الخویی، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخویی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

_____ محاضرات فی اصول الفقه، تقریر: محمداسحاق فیاض، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخویی،

چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، تقریر: سید محمدسرور بهسودی، قم، مکتبه داوری، چاپ پنجم،

۱۴۲۲ق.

سبحانی، جعفر، المحصول فی علم الاصول، تقریر: محمود جلالی، قم، مؤسسه الامام الصادق، چاپ

اول، ۱۴۱۴ق.

شعرانی، ابوالحسن، المدخل الى عذب المنهل، تحقیق: حسن زاده آملی، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

شهید ثانی، زین الدین، تمهید القواعد الاصولیة و العربیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

شهید صدر، سید محمدباقر، دروس فی علم الاصول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ ششم، ۱۴۱۸ق.

_____ مباحث الاصول، تقریر: سید محمدکاظم حائری، قم، مکتب الاعلام اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ نهم، ۱۴۲۸ق.

_____ مطارح الانظار، تقریر: ابوالقاسم کلانتری، قم، مجمع الفکر، چاپ دوم، ۱۳۸۳ق.

شیرازی، محمدحسن، تقریرات فی اصول الفقه، تقریر: عبدالحسین لاری، قم، اللجنه للمؤتمر، چاپ

اول، ۱۴۱۸ق.

غزالی، محمد، المستصفي في علم الاصول، تصحيح: محمد عبدالسلام عبدالشافى، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ ۱۴۱۷ق.

فيروزآبادى، مرتضى، عناية الاصول، قم، كتابفروشى فيروزآبادى، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.

فيومى، احمد، المصباح المنير، قم، منشورات دارالرضى، بى تا.

مصطفوى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، مركز الكتاب الترجمة و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.

ميرزاي رشتى، حبيب الله، بدائع الافكار، قم، مؤسسه آل البيت^ع، ۱۴۰۲ق.

نائينى، ميرزا محمد حسين، اجود التقريرات، تقرير: سيد ابوالقاسم خويى، قم، مطبعة العرفان، چاپ اول، ۱۳۵۲.

----- فوائد الاصول، تقرير: محمد على كاظمى، قم، جامعه مدرسین حوزه علميه قم، چاپ اول،

۱۳۷۶.

The Concept of *Hukm-e Irshadi* and Its Underlying Reason

Muhammad Sadiq Fayyaz **

Abstract

In Islamic jurisprudence, the term *hukm-e irshadi* designates a religious rule that is declaratory or advisory in nature, meaning that it only recommends what human reason can independently grasp about what is good and bad, advantageous or disadvantageous. Over and above to it, neither obeying it has a reward nor does violating it entail any punishments. The scholars of *Ilm al-Usul* have accepted this definition with little discrepancy. However, when it comes to the mechanism through which one distinguishes *hukum-e irshadi* from a binding (*mawlawi*) rule, the scholars are a bit polarized. The assumption is that these rules are not apparently different from other rules, not mentioning the fact that there is not a list of declaratory rules in jurisprudence. For this reason, some scholars have gone to say that the two types of rules (i.e. *irshadi* and *mawlawi*) are essentially different from each other. Thus, the *irshadi* rules are all declaratory in the sense that they are reporting something and that is the reason why obeying and disobeying them do not entail any reward and punishment, respectively. Some have reduced the domain of *hukm-e irshadi* to those areas in which the human mind is independent in distinguishing what is good and bad. Of these three approaches, the last claim reflects part of the criteria of a rule being declaratory. However, to cover all of the criteria, it is necessary that the thing about which one is advised should be generalized in terms of worldly and rational criteria. With that said, a declaratory rule, in all cases, notifies an individual of the advantages and disadvantages of the recommended or prohibited act which are perceivable by the human intellect.

Keywords: law, *irshad*, binding, reward, punishment, perceivable, intellect, *Usul-e Fiqh*.

* Date of submission: 28/4/2015 Date of acceptance: 26/6/2015.

** Student of doctoral level, Islamic jurisprudence (Faiaz1353@yahoo.com).